

## توریه در سیره پیامبر و ائمه علیهم‌السلام

مصطفی صادقی کاشانی\*

### چکیده

برای دروغ استثنائاتی مانند حفظ جان و آشتی شمرده‌اند. در کنار آن مستثنیات، از توریه نیز به عنوان راهی برای فرار از دروغ یاد می‌شود و به روایاتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام استناد می‌کنند که بخشی از این روایات، سیره عملی آن بزرگواران است. مقاله حاضر با رویکرد تاریخی - حدیثی ضمن تلاش برای استقرای این روایات، به بررسی اعتبار منابع و متن آنها می‌پردازد تا به این پرسش پاسخ دهد که: سیره عملی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام در این باره چگونه بوده است؟ نتیجه‌ای که از این بررسی به دست می‌آید آن است که از مجموع ۲۲ روایتی که بدان دست یافتیم، برخی به لحاظ منبع و سند قابل اعتماد و انتساب به معصوم نیست و برخی دیگر مصداق توریه به شمار نمی‌رود؛ فارغ از اینکه سخنی صریح و بدون پنهان‌کاری است یا در ردیف دیگر مجوزهای شرعی مانند تقیه یا تاکتیک جنگی قرار می‌گیرد.

### واژگان کلیدی

توریه، سیره، پیامبر، ائمه، دروغ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

sadeqi48@isca.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۸

\*. استادیار گروه سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۵

## مقدمه

دروغ در معارف دینی و نزد عقلای هر قومی ناپسند شمرده شده و راستی و صداقت پیوسته امری نیکوست. جز آنکه مصلحت حفظ جان انسان بی‌گناه و صلح و دوستی، استثنایی برای آن کار ناپسند به شمار می‌رود. (صدوق، ۱۴۱۳: ۳ / ۳۵۹ و ۳۷۴) این مصلحت‌سنجی که متکی به شرع و عرف است، تصویری عامیانه به نام دروغ مصلحتی ایجاد کرده و در پی آن است که هر منفعتی را از دروغ استثناء کند. یکی از مواردی که به منزله استثناء یا گریزگاهی از دروغ به‌ویژه برای متدینان به‌شمار می‌رود، توریه است. این مقوله با توجه به الگو بودن پیشوایان دینی و ضرورت عمل به سیره آنان، مستند به برخی روایات یا رفتارهای منقول از ایشان شده و عالمان فقه و اخلاق، به استناد آن روایات یا گزارش‌های تاریخی، توریه را مجاز دانسته‌اند.

مسئله این است که این روایات و رفتارهای منقول و سیره پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ چه اندازه می‌تواند توریه را تأیید نماید؟ منظور از سیره در اینجا رفتار و کردار کسانی است که قول و عمل آنان حجت است. هر چند برای تکمیل بحث، از گفتار و به عبارتی سیره قولی ایشان هم سخن گفته خواهد شد. ضرورت این بررسی از آن روست که دروغ و پنهان‌کاری یکی از مشکلات امروزی جامعه به شمار می‌رود و توریه اگرچه دروغ صریح نیست ولی از نظر نتیجه همانند آن بوده و جامعه را با نوعی دو رویی و فرار از حقیقت مواجه می‌کند که از نظر اخلاقی پسندیده نیست. به‌ویژه که این رفتار بیشتر در میان خواص و دین‌داران رواج دارد و به‌عنوان یکی از حیل‌های شرعی محسوب شده و کاربرد بسیاری دارد.

بحث از توریه می‌تواند با رویکردهای مختلف فقهی، اخلاقی، تفسیری و ادبی انجام شود. اما نوشتار حاضر با رویکردی تاریخی - حدیثی به چگونگی مواجهه پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ با این مسئله و نشان دادن روش و منش آنان به‌عنوان سیره عملی‌شان می‌پردازد. بنابراین بحث به سیره اهل‌بیت ﷺ اختصاص دارد و به مباحث قرآنی و آیات مشهور درباره احتمال توریه در کلام حضرت ابراهیم ﷺ و حضرت یوسف ﷺ نمی‌پردازد. همچنین توریه کردن افراد بسیاری در تاریخ ثبت شده است که در اینجا از آن سخن گفته نمی‌شود بلکه فقط به معصومین ﷺ پرداخته می‌شود که گفتار و رفتار ایشان برای ما حجت است.

## الف) پیشینه

در بسیاری از کتب اخلاقی یا فقهی مباحثی درباره توریه وجود دارد. فقها اغلب در بخش مکاسب از

کتاب‌های خود به این مسئله پرداخته‌اند. در کتب اخلاقی ذیل صداقت و دروغ یا دروغ‌های مجاز، از توریه بحث شده است. بخشی از نوشته‌ها نیز اختصاص به توریه ادبی دارد که هیچ‌کدام این رویکردها در اینجا مورد نظر نیست. برخی مقالات علمی که با این رویکردها و به‌طور مستقل به این موضوع پرداخته‌اند عبارتند از: توریه، سید محمدمهدی رفیع پور، *مجله فقه اهل بیت*، ش ۶۳، پاییز ۱۳۸۹؛ ماهیت و حکم اخلاقی توریه از حسین اترک، در *مجله معرفت اخلاقی*، ش ۴، زمستان ۱۳۸۹؛ بازخوانی روایات توریه و حکم آن از جواد ایروانی در *مجله حدیث پژوهی*، ش ۸، پاییز ۱۳۹۱ و مدخل توریه در برخی دائرةالمعارف‌ها مانند *دائرةالمعارف قرآن کریم*، از سید رضا هاشمی، جلد نهم (ص ۱۵۶) چاپ بوستان کتاب، ۱۳۹۱، *دانشنامه جهان اسلام* از همان نویسنده، و مدخل ایهام *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* از اصغر دادبه با رویکرد ادبی؛ همچنین *تقیه و توریه: آثار و کاربردها* از محمد سلیمانی که بخشی از کتاب به توریه اختصاص دارد.

در این نوشته‌ها مباحث ارزشمندی درباره توریه وجود دارد، اما دو تفاوت سبب تدوین نوشتار پیش‌رو شد: نخست آنکه این آثار به همه روایات نپرداخته‌اند بلکه اغلب برای استدلال به آیه‌هایی از قرآن و دو سه روایت مشهور اکتفا نموده‌اند. مانند آیات مربوط به حضرت ابراهیم و یوسف، حدیث: *المعاریض لمندوحه*، روش پیامبر در پنهان کردن محل نبرد، روایت امام صادق  $\text{علیه‌السلام}$  درباره توریه حضرت ابراهیم و یوسف و روایت ابن‌ادریس در *مستطرفات* که در ادامه خواهد آمد. حتی مجامع روایی یا آثار متأخری که به جمع‌آوری روایات اختصاص دارد، اخبار توریه را یکجا ذکر نکرده‌اند؛ دوم و مهم‌تر آنکه رویکرد آن تحقیقات، اخلاقی یا فقهی است و دیده نشد از منظر تاریخی و سیره عملی معصومین  $\text{علیهم‌السلام}$  به این مسئله پرداخته شده باشد. نوشته پیش‌رو علاوه بر آنکه تلاش دارد بیشترین روایات و گزارش‌های مرتبط با توریه را احصاء و ارائه کند، رویکردی نقادانه و تحلیلی به این اخبار دارد که به نظر می‌رسد جای آن در پژوهش‌های مشابه خالی است و اغلب نوشته‌ها با جمع‌آوری و استناد به چند روایت، به سرعت توریه را برداشت نموده‌اند. چنانکه برخی از نقل‌ها سخن قطعی معصوم تلقی و تحلیل‌هایی بر آن استوار شده است. البته نویسنده ادعایی در کامل بودن استقراء احادیث توریه و سیره اهل‌بیت  $\text{علیهم‌السلام}$  در این باره ندارد ولی تلاش خود را برای جمع‌آوری و بررسی آنها انجام داده است.

گفتنی است که این نوشتار «توصیه‌ای» نیست؛ یعنی به بررسی روایات و سیره عملی پیامبر و ائمه می‌پردازد و بنا بر صدور حکم ندارد که آن بر عهده فقها و علمای اخلاق است. ممکن است فقیه، جواز توریه را از روایات اهل‌بیت برداشت نماید؛ اما خود معصوم چنین اقدامی نکرده و در کلام او توریه نباشد. مانند برخی رفتارها که برای دیگران اجازه داده‌اند اما خود انجام نداده‌اند. (کلینی،

## ب) مفهوم و ماهیت

توریه در لغت از ماده «وری» به معنای پشت سر، پنهان کردن و پوشاندن است. (ابن‌منظور، ۱۳۱۴: ۱۵ / ۳۹۰) گویی توریه‌کننده، با پنهان کردن سخن اصلی خود، آن را پشت لفظی که آشکار می‌کند، قرار می‌دهد و منظورش را به وسیله لفظ دیگری می‌پوشاند. در اصطلاح وقتی گوینده معنایی غیر از مقصود خود را به مخاطب منتقل کند که معنای ظاهری لفظ نیست، آن را توریه می‌گویند. این واژه را به معنی کنایه هم گفته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۵ / ۱۷۹) هر چند فرق‌هایی میان آن دو وجود دارد. (خوئی، ۱۴۰۰: ۱ / ۱۶۴)

فقیهان درباره ماهیت توریه بحث کرده و در باره دروغ بودن یا نبودن آن اختلاف نظر دارند. شیخ انصاری، آیت‌الله خوئی و امام خمینی توریه را دروغ نمی‌دانند ولی میرزای قمی، ملا صالح مازندرانی و ملا مهدی نراقی آن را دروغ شمرده‌اند. (رک: رفیع‌پور، ۱۳۸۹: ۲۱۳؛ محمدرضایی، ۱۳۹۷: ۱۱۰) نزد بسیاری از فقها توریه به خودی خود جایز نیست و اصالتاً موضوعیت ندارد؛ از این رو گفته‌اند در شرایط جواز و استثنای کذب باید احتیاط کرد و از توریه بهره برد. (بنی‌هاشمی، ۱۳۷۷: ۲ / ۵۵۹، ذیل احکام قسم خوردن) بنابراین توریه در جایی است که دروغی مجاز باشد و توصیه‌ای اخلاقی است که حتی در مستثنیات کذب از دروغ بی‌پرده جلوگیری شود تا قبح آن از بین نرود. برخی محققان با بررسی آراء فقها و دانشمندان اخلاق، توریه را دو قسم کرده و آن را که همراه فریب باشد از نظر اخلاقی بدتر از دروغ دانسته‌اند. (اترک، ۱۳۸۹: ۸۴ تا ۸۶) از این رو همانند مستثنیات کذب، فقط در ضرورت مجاز خواهد بود. (همو: ص ۹۱؛ ایروانی، ۱۳۹۱: ۱۰۷)

بحثی که به فرضیه این نوشتار کمک می‌کند، تشابه تقیه و توریه است. معنای (اصطلاحی) تقیه را اظهار آستی و همراهی در حالی که باطن بر خلاف آن است، گفته‌اند. (ابن‌منظور، ۱۳۱۴: ۱۵ / ۴۰۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۹۳) شیخ مفید می‌گوید: تقیه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به آن در برابر مخالفان به منظور اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی است. (مفید، ۱۳۷۲: ص ۱۳۷) همین پنهان‌کاری در توریه نیز وجود دارد و سبب می‌شود مرز آن دو به یکدیگر نزدیک شده و مصادیق آنها با همدیگر اشتباه شود.

تقیه گاه به سکوت و گاه به بیان کردن سخنی بر خلاف عقیده و باطن است که یکی از مصادیق دروغ به شمار خواهد رفت؛ در حالی که توریه برای فرار از دروغ است و خود یکی از راه‌های تقیه به شمار می‌رود. دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد. (مکارم، ۱۳۸۵: ۳ / ۲۴۱)

معصوم ممکن است برای تقیه، از پاسخ درست طفره رود و توریه کند؛ (شبییری، ۱۴۱۹: ۳ / ۸۵۳ و ۸ / ۲۸۳۵؛ صفری، ۱۳۸۱: ۱۸۴) زیرا نزد عالمان شیعه حمل خبر متضمن خلاف واقع بر توریه شایسته‌تر از حمل بر تقیه و دروغ ظاهری است، بلکه بخاطر عصمت حمل بر توریه متعین است (انصاری، ۱۴۲۸: ۴ / ۱۲۸) چه اینکه معصوم خبر دروغ نمی‌دهد. (طوسی، بی‌تا: ۶ / ۴۲۹)

اشتراک تقیه و توریه در دفع ضرر و جلب منفعت است. اما افتراق آنها در این است که تقیه منحصر به زبان نیست در حالی که به نظر درست‌تر، توریه فقط به زبان معنا می‌یابد و در عمل مصداق ندارد چون فرار از دروغ به شمار نمی‌رود. البته از برخی تعاریف توریه برداشت می‌شود که این کار مصداق عملی هم دارد و این برداشت با عمل رسول خدا در جنگ تبوک تأیید می‌شود (صفری، ۱۳۸۱: ص ۵۴ و ۵۵) که «اَظْهَرَ يُرِيدُ الشَّامَ» (در ادامه مقاله، مورد ۳ از سیره عملی توضیحات بیشتر می‌آید) اما مستند دیگری برای آن سراغ نداریم و چنین برداشتی گونه‌ای دور محسوب می‌شود؛ زیرا (چنان که خواهد آمد) این مورد تاکتیک (= خُدعه) جنگی است که حتی از مستثنیات دروغ به شمار می‌رود تا مصداق توریه باشد.

بنا به آنچه گفته شد مرز توریه و تقیه و مصادیق آن دو در بیان معصوم به یکدیگر نزدیک است و امکان دارد برای تقیه از توریه استفاده کرده باشد. یا آنچه در سیره عملی او بر توریه حمل می‌شود، در واقع تقیه باشد و برداشت توریه از آن نادرست باشد.

از آنجاکه مشهور فقها ماهیت توریه را غیر دروغ می‌دانند، حکم حرمت را نیز بر آن حمل نمی‌کنند. با این حال برخی محققان توریه را نوعی دروغ می‌دانند و معتقدند روایت‌هایی که توریه را درست می‌داند، همگی ضعف سندی دارند. (ایروانی، ۱۳۹۱: ۹۶، ۹۸ و ۹۹) در ادامه به نقل و بررسی روایاتی که درباره توریه به آنها استدلال می‌شود یا آنچه در سیره ائمه رخ داده و به این بحث ارتباط دارد، می‌پردازیم. این دو قسمت با عنوان سیره قولی و عملی طرح خواهد شد. ترتیب روایات در هر دو قسم، بر حسب زمان و دوران هر معصوم است.

### ج) سیره قولی

در معارف دینی و روایات اسلامی مواردی از دروغ استثنا شده است که عبارتند از: حفظ جان بی‌گناه (صدوق، ۱۴۱۳: ۳ / ۳۷۴؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۸ / ۳۰۰) دروغ برای ایجاد صلح و آشتی، (کلینی، ۱۴۰۵: ۲ / ۳۴۱ و ۳۴۲) دروغ در جنگ (کلینی، ۱۴۰۵: ۳۴۲) و دروغ در گفتگوی عاشقانه زوجین. (نسائی، ۱۴۱۱: ۵ / ۳۵۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۹ / ۲۵۳) این موارد در روایاتی از معصومان آمده است. برخی

عالمان فقه و اخلاق موارد دیگری را ذکر کرده‌اند که در سخن معصومان وجود ندارد یا روایات آن محل بررسی است. مثلاً برخی براساس وحدت ملاک خواسته‌اند دروغ به کودک را بیفزایند (نقد این نظر را ببینید در: اسلامی، ۱۳۸۲: ۲۴۲ و ۲۴۷ - ۲۵۰) در حالی که هیچ روایتی در این باره وجود ندارد بلکه در روایات، اهل بیت دروغ به کودک را نهی می‌کند. (صدوق، ۱۳۷۶: ۴۱۹؛ ابن سعد، ۱۴۱۸: ۵ / ۶) مورد دیگر که محل بحث این نوشتار است، توریه است که روایت‌هایی را درباره آن ذکر کرده‌اند. از میان هشت روایتی که بررسی آن در پی می‌آید، مورد نخست اختصاص به اهل سنت و روایات چهارم تا هشتم اختصاص به شیعه دارد. روایت دوم و سوم در کتب هر دو فرقه قابل دسترسی است:

۱. از رسول خدا نقل می‌شود که: «انَّ فِي الْمَعَارِضِ لَمَنْدُوحَةٌ عَنِ الْكُذْبِ؛ یعنی در کنایه و تعریض [توریه]، مجالی برای گریز از دروغ‌گویی است». ابن حمدون (م ۳۰۹) و ماوردی (م ۴۰۵) بدون ارائه سند گفته‌اند این سخن از رسول خدا روایت شده است. (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۳ / ۶۲؛ ماوردی، ۱۴۲۱: ۲۷۴) اما در منابع روایی معتبر فریقین چنین حدیثی یافت نمی‌شود. ابن سعد (م ۲۳۰) از محدثان و صحابه‌نگاران کهن، این سخن را از عمران بن حصین می‌داند. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴ / ۲۱۵ و ۲۱۶) شرایط زندگی و دوران این صحابی نشان می‌دهد حضور وی در کوفه و آشفتگی اوضاع سیاسی سبب صدور چنین حرفی از وی شده است. در سده‌های بعد، این سخن به سند عمران بن حصین از رسول‌الله دانسته شده است. (بیهقی، ۱۴۰۴: ۱۰ / ۱۹۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۷۱ / ۳۹) ابن ابی‌شیبه می‌گوید مطرف از عمران این سخن را نقل کرده است. (ابن ابی‌شیبه، ۱۴۰۹: ۶ / ۱۸۵) چنانکه مستقلاً آن را به مطرف نسبت داده‌اند که در برابر حاکم سخت‌گیر کوفه زیاد یا ابن زیاد چنین راهی (توریه) را پیشنهاد کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۷ / ۱۹۵) برخی هم آن را به عمر بن خطاب نسبت داده‌اند. (عینی، بی تا: ۲۲ / ۲۱۸؛ بیهقی، ۱۴۰۴: ۱۰ / ۱۹۹)

بخاری باب مخصوصی درباره توریه گشوده و نام آن را «باب المعاریض مندوحة عن الکذب» گذاشته (بخاری ۱۴۰۱: ۷، ص ۱۲۱)؛ اما ذیل باب، این سخن را از پیامبر نقل نکرده و آن را به آن حضرت نسبت نداده است. چنانکه خرائطی ذیل باب توریه دو بار این سخن را از عمران و مطرف نقل کرده و آن را به پیامبر نسبت نداده است. بنابراین حدیث بودن این سخن، مستند درستی ندارد. (خرائطی ۱۴۱۲: ۸۳)

گاه گفته می‌شود پیامبر مطالبی را که ناچار از بیان آن بود، با کنایه می‌گفت. (ابن سید الناس، ۱۴۱۴: ۲ / ۳۹۹؛ نویری، ۱۴۲۳: ۱۸ / ۲۵۶) منظور از کنایه در اینجا توریه نیست بلکه کلمات زشتی است که پیامبر نمی‌خواست زبان به آن بگشاید و با تعبیری کنایه آمیز از آنها تعبیر می‌کرد. زیرا

چنان که در ابتدای همین خبر نیز آمده، آن حضرت فردی با حیا بود.

۲. در خبری مرفوعه به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند که اگر مردی به جاریه (دختر یا کنیز) خود بگوید به کسی که پشت در سراغ او را می‌گیرد بگو من اینجا نیستم، این کار اشکالی ندارد و دروغ از روی عمد نیست. این روایت را تنها ابن‌ادریس (م ۵۹۸) از کتاب عبدالله بن بکیر آورده (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۳ / ۶۳۲) و دیگران از او نقل کرده (مانند حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۲ / ۲۵۴) و برخی فقها بدان استناد کرده‌اند. (انصاری، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۰؛ خوئی، ۱۳۷۷: ۱ / ۶۱۳)

اما اشکالاتی بر این روایت وارد است: نخست اینکه فقط ابن‌ادریس آن را در کتاب مستطرفات که پیوستی بر کتاب فقهی سرائر است آورده و در منابع روایی پیش از وی ذکر نشده است. دوم اینکه کتاب، از نظر اعتبار همانند دیگر آثار حدیثی نیست و فاصله بسیاری با دوران معصوم دارد. سوم آنکه روایت سند ندارد و کتاب عبدالله بن بکیر که از آن نقل کرده، شناخته شده نیست. چهارم آنکه در روایت دیگری این روش نادرست دانسته شده است. یکی از امویان بر امام صادق علیه‌السلام یا پدرش وارد شد و اطرافیان پیشنهاد کردند توریه کند و آنها بگویند امام اینجا نیست. آن حضرت نپذیرفت و فرمود هر چه خدا بخواهد می‌شود. (صدوق، ۱۳۹۸: ۳۳۷)

به نظر می‌رسد اصل آن سخن از دیگران نقل شده و راهی برای فرار از دروغ بوده؛ آنگاه به امام نسبت داده شده است. پیش از ابن‌ادریس، غزالی (م ۵۰۵) آن را رفتار فردی که گرفتار ظالم شده بود و نمی‌خواست دروغ بگوید، دانسته و به معصوم نسبت نمی‌دهد (غزالی، ۱۴۲۵: ۱۴ / ۱۹۸ و ۱۹۹) و در جای دیگر آن را سخن شعبی می‌داند. (همان: ۹ / ۴۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۹ / ۲۵۷) همچنین گفته شده شخصی به نام ابوالیسر هنگامی که بستانکار به در خانه‌اش آمد، از جاریه خود خواست به او چنین بگوید؛ (طبرانی، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۸۵) بنابراین اطمینانی به صدور این خبر از معصوم نیست و نمی‌توان آن را به امام صادق علیه‌السلام نسبت داد.

۳. سُوَید بن حنظله از صحابه رسول خداست و حدیث «المُسلِمُ اخُو المُسلِمِ» را نقل کرده است. صحابه‌نگاران داستان این حدیث را چنین آورده‌اند که سُوَید گوید گروهی نزد رسول خدا می‌رفتیم و وائل خَضْرَمی هم با ما بود. او دشمنی داشت که در راه تصمیم به دستگیری اش گرفت و ما را سوگند داد. دیگر صحابه از این کار طفره رفتند اما من قسم یاد کردم که وائل برادرم است و او را رها کرد. وقتی پیش پیامبر رفتیم و ماجرا گفته شد، فرمود راست گفته‌ای، مسلمان برادر مسلمان است. (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۲ / ۶۷۶؛ ابن‌حنبل، بی‌تا: ۴ / ۷۹؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۵ / ۹۵) جزئیات داستان و اینکه طرح برادری چه موضوعیتی در رها کردن وائل داشته، از متن خبر روشن نیست و به نظر می‌رسد روایت



به درستی نقل نشده است. یکی از نویسندگان می‌گوید، سوید قسم خورد که این شخص برادرِ کسی است که به دنبالش هستند. (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۱۲۲) در هر صورت این گزارش تأییدی از رسول‌خدا برای توریه دانسته شده و بدان استدلال می‌شود. اگر روایت درست باشد اجازه رسول‌خدا را باید برای حفظ جان مسلمان و به عبارتی تقیه دانست و آن حضرت به این دلیل دروغ وی را توجیه کرد.

۴. در نخستین ملاقات جابر جُعیفی (یکی از راویان مشهور در عصر حضور) با امام باقر علیه السلام، آن حضرت از او درباره محل سکونت و قبیله‌اش پرس و جو کرد. وی خود را اهل کوفه و از قبیله جُعیفی معرفی کرد. امام به او فرمود اگر کسی از محل تو پرسید بگو اهل مدینه هستیم. این موضوع برای جابر سؤال شد و از امام پرسید آیا دروغ برای من جایز است؟ امام فرمود این دروغ نیست؛ هر که در شهری حضور دارد اهل آنجا به شمار می‌رود تا از آنجا برود. این خبر در رجال کَشّی (۱۳۴۸: ۱۹۲) و مناقب ابن‌شهر آشوب (۱۳۷۹: ۴ / ۲۰۰) آمده است. هر چند در متن خبر از شرایط و اوضاع حاکم بر صدور آن، سخنی به میان نیامده، اما شرایط کوفه و مرکزیت شیعیان از یک‌سو و حساسیت مردم مدینه به شیعیان کوفه از سوی دیگر سبب شده امام برای حفظ جان جابر چنین راهی پیش پای وی گذارد. پس این توریه در واقع، مصداقی برای تقیه به شمار می‌رود.

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام چندین روایت درباره توریه آمده است:

۵. خبر نخست درباره مردی از شیعه است که در حضور امام صادق علیه السلام در پاسخ یکی از مخالفان درباره عشره مبشره گفت: هر کس یکی از صحابه و آن ده نفر را دشمن بدارد، لعنت خدا بر او باد. امام خوشحال شد و با تشویق او فرمود فرشتگان آسمان از این توریه کردن تو خوشحال شدند! (منسوب به امام عسکری، ۱۴۰۹: ۳۵۵)

۶. در خبر دوم شخصی به امام رضا علیه السلام گفت امروز چیز عجیبی دیدم. یکی از شیعیان را می‌گرداندند و می‌گفتند توبه کرده و او جار می‌زد که بهترین خلق پس از رسول‌خدا، ابوبکر است. امام به او فرمود توریه کرده و کلمه «ابابکر» را نداء گرفته و منظورش این بوده که ای ابابکر! بهترین خلق خدا پس از رسول‌الله. آنگاه امام فرمود: خداوند توریه را برای شیعیان و محبان ما رحمت قرار داد. (همان: ۳۶۱)

۷. در خبر سوم شخصی مطالب صریحی مطابق نظر اهل سنت گفت و به امام جواد علیه السلام گفت منظورم استفهام بود نه خبر. آنگاه امام این کارش را تأیید کرد. (همان: ۳۶۲)

۸. در خبر چهارم یکی از شیعیان در حضور امام حسن عسکری علیه السلام به یکی دیگر از دوستان خود توریه‌ای آموخت تا پرسش‌های مخالف مذهبی‌اش را به گونه‌ای پاسخ دهد که مشکلی برایش ایجاد نشود.



این گفتگو مورد تأیید امام قرار گرفت و فرمود برای تقیه‌ای که دوست تو به کار برده، به عدد همه کسانی که تقیه کرده و نکرده‌اند، حسنه‌ای نوشته می‌شود و برای تو که به او آموختی به همان اندازه حسنه است. (همان: ۳۶۱) این چهار روایت را طبرسی به نقل از آن تفسیر در کتاب الاحتجاج آورده است. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۷۰، ۴۴۰ و ۴۶۰)

درباره چهار روایت کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام ملاحظاتی مطرح است. نخست آنکه توریه بودن این موارد محل تأمل است. زیرا مطالب گفته شده صریح است و محملی ندارد که بر توریه حمل شود. مثلاً در خبر دوم توجیه نقل شده از امام رضا علیه‌السلام مشکل را حل نکرده و بی‌معناست. زیرا به نقل از امام آمده است که منظور آن مرد چنین بود: «قَالَ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، أَبَا بَكْرٍ». اما در این سخن توریه‌ای به چشم نمی‌خورد؛ بلکه صریح در برتری ابوبکر است و نداء معنا ندارد. مگر اینکه عبارت افتادگی داشته باشد. دوم آنکه این چند خبر تنها در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام آمده و اصل انتساب کتاب به آن حضرت محل تردید است. چنانکه ابن‌غضائری (۱۳۶۴: ۹۸)، علامه حلی (۱۴۱۷: ۴۰۴ و ۴۰۵)، آیت الله خوئی (۱۳۷۲: ۱۸: ۱۶۳)، مرحوم شعرانی و مرحوم شوشتری آن را معتبر نمی‌دانند. (ر. ک: علوی‌مهر، ۱۳۸۲: ۵) سوم آنکه توریه در این چند روایت مصداقی از تقیه دانسته شده و در روایت چهارم بدان تصریح شده است. بنابراین در فرض صحت و صدور این روایات، حمل بر تقیه خواهد شد و توریه‌ای برای فرار از دروغ است که بر تقیه همراه با دروغ آشکار ترجیح دارد. شاهد آنکه همه چهار روایت مربوط به اختلاف مذهبی شیعه و عامه است که موضوع تقیه به شمار می‌رود.

#### د) سیره عملی

در قسمت پیشین روایاتی که پیامبر و ائمه توریه را اجازه داده‌اند، اشاره و بررسی شد. در اینجا به منظور اطلاع از سیره عملی و رفتار خود آنان در این مقوله، به بررسی گزارش‌هایی که در این باره رسیده می‌پردازیم.

۱. بنا به خبری واحد، وقتی رسول‌الله به یثرب هجرت می‌کرد، هر که در مسیر از او پرس و جویی داشت، می‌فرمود: «نَحْنُ بَاغٌ وَ هَادٍ» (ابن‌بسام، ۲۰۰۰: ۱ / ۳۵۸) اصل عبارت بدان معناست که ما در طلب خیر و هدایت هستیم و معنای دو پهلوی آن چنین در نظر گرفته می‌شود که ما در طلب شتر هستیم و یکی از ما راه را به دیگری نشان می‌دهد. اما انتساب این سخن به پیامبر درست نیست بلکه این عبارت را ابوبکر در پاسخ کسانی می‌گفت که در مسیر از آنها پرس و جو می‌کردند. (ابن‌سعد، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۸۱؛ طبرسی، ۱۴۱۷: ۱ / ۷۸)

۲. رسول‌خدا در مسیر جنگ بدر به پیرمردی به نام سفیان ضمیری برخورد کرد و از او درباره سپاه قریش پرسید. پیرمرد آن‌حضرت را نمی‌شناخت و پس از آنکه اطلاعاتی داد، پرسید شما از کجا می‌آیید یا اهل کجا هستید؟ رسول‌خدا فرمود: «نَحْنُ مِنْ مَاءٍ» و بلافاصله از آنجا دور شد. در این حال پیرمرد گفت کدام آبادی؟ عراق؟ ولی پیامبر صحبت دیگری نکرد. (ابن‌هشام، بی‌تا: ۱ / ۶۱۶؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۸: ۱ / ۲۹۱؛ اصفهانی، ۱۹۹۴: ۴ / ۳۸۱). ابن‌جوزی (۱۹۹۰: ۶۲) چنین توضیح می‌دهد که عراق را [بخاطر سرسبزی‌اش] ماء می‌گفتند و پیامبر، ضمیری را به توهّم انداخت که از عراق می‌آیند ولی منظورش این بود که از آب به وجود آمده‌ایم. در روایت واقدی (۱۴۰۹: ۱ / ۵۰) این افزوده هست که پیامبر به سمت عراق اشاره کرد. ولی این افزوده در منابع دیگر نیست؛ بلکه چنانکه دیگر مورخان گفته‌اند این حرف از پیرمرد بود که از خود یا پیامبر پرسید و جوابی نشنید. به علاوه در مقایسه دو کتاب سیره ابن‌هشام و مغازی واقدی ترجیح و دقت ابن‌اسحاق (که ابن‌هشام از او نقل می‌کند) بیشتر است. اگر صدور چنین کلامی از رسول‌خدا قطعی باشد، به دلیل شرایط جنگی خواهد بود که در روایات بسیاری حتی دروغ در آن اجازه داده شده است.

۳. بنا به نقل منابع، هر گاه رسول‌خدا می‌خواست به غزوه‌ای برود، از آن توریه می‌کرد و مسیری غیر آن را وانمود می‌کرد تا دشمن متوجه نشود؛ جز در نبرد تبوک که به خاطر سختی و طولانی بودن مسیر، آن را به مسلمانان اعلام کرد. (ابن‌حنبل، بی‌تا: ۳ / ۴۵۶؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۵ / ۱۳۰؛ صنعانی، ۱۳۹۲: ۵ / ۳۹۸) بیشتر مورخان این روش پیامبر را به شکل کلی و به مناسبت غزوه تبوک بیان کرده‌اند. واقدی (۱۴۰۹: ۳ / ۹۹۰) و برخی دیگر گفته‌اند در هر غزوه‌ای چنین می‌کرد ولی ابن‌هشام (بی‌تا: ۲ / ۵۳۲) و ابن‌سعد (۱۴۱۸: ۲ / ۱۲۶) گویند روش غالب آن‌حضرت توریه بود. به نظر می‌رسد عبارت این دو مورخ دقیق‌تر است؛ زیرا گزارش این رفتار پیامبر در برخی جنگ‌ها رسیده و در همه غزوات نیست. مانند قبیله بنی‌لحیان که مسلمانان را کشته بودند و وقتی پیامبر به سوی آنان رفت، ابتدا سمت شام راه افتاد و سپس مسیر خود را گرداند تا دشمن را غافلگیر کند. (ابن‌هشام، بی‌تا: ۲ / ۲۷۹؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۸: ۲ / ۶۰)

گرچه برخی توریه را در رفتار هم دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد توریه در رفتار معنا ندارد چون از مؤلفه‌های آن، بیان مطلبی است که خلاف واقع را ایهام نماید. در اینجا پیامبر سخنی نفرموده تا بخواهد فرار از دروغ باشد بلکه چنانکه ابن‌اسحاق می‌گوید: «اَظْهَرَ أَنَّهُ يُرِيدُ الشَّامَ» وانمود می‌کرد که قصد شام را دارد ولی برنامه‌اش مسیر دیگری بود. مطلب مهم‌تر و پاسخ اصلی آن است که این کار پیامبر، تاکتیک جنگی بود که همه عقلاء آن را به کار می‌برند. خدعه با دشمن که همان تاکتیک

جنگی و غافل‌گیری است، از مستثنیات کذب دانسته می‌شود بلکه باید گفت در آن، دروغ بی‌معناست؛ (ر. ک: اسلامی، ۱۳۸۲: ص ۲۱۶) زیرا فریب شرط دروغ است و فریب دادن دشمن امری ناپسند نیست تا به دروغ و توریه نیاز باشد.

از رسول‌خدا شوخی‌هایی حکایت شده است مانند اینکه به پیرزنی فرمود پیران به بهشت نمی‌روند، زن ناراحت شد و آن حضرت توضیح داد که پیران با صورت جوان وارد بهشت می‌شوند و آیه ۳۵ سوره واقعه را قرائت کرد: «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً». (ابن‌حمدون، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۶۴: آبی، ۱۴۲۴: ۲ / ۹۵) غزالی (۱۴۰۹: ۶۹) و همانند او نراقی (بی‌تا: ۲ / ۳۳۹) این سخن را مستند توریه قرار داده و آن را به رسول‌خدا نسبت داده‌اند. مراجعه به منابع نشان می‌دهد گرچه این سخن از پیامبر شهرت دارد ولی به‌طور مسند نقل نشده است. صدوق (۱۳۷۸: ۲ / ۱۸۸) نیز این مطلب را در خبری مشتمل بر ۱۵ صفحه نقل کرده که از زبان مأمون خلیفه عباسی بیان شده است و سخن معصوم نیست. با فرض پذیرش صدور این سخن از رسول‌خدا باید گفت مزاح غیر از توریه است و تخصصاً از آن بیرون است زیرا در مزاح، فریب و منفعت طلبی وجود ندارد و شرط توریه جدی بودن است. افزون بر اینکه وقتی پیامبر در ادامه سخن خود را توضیح داد یا به عبارتی تکمیل و اصلاح فرمود، دیگر معنایی برای توریه و پنهان کردن مقصود نمی‌ماند.

۵. در زبان عامه و برخی کتب متأخر چنین مشهور شده که امیرمؤمنان برای نجات ابولؤلؤ قاتل خلیفه دوم توریه کرد و چون در تعقیب وی به خانه آن‌حضرت رسیدند و سراغ او را گرفتند، امام جای خود را تغییر داد و فرمود تا اینجا نشسته‌ام او را ندیده‌ام. این مطلب برای نخستین بار در کتاب کامل بهایی آمده که تألیف سده هفتم است و خود پس از نقل آن گفته است روایت صحت ندارد. (طبری، ۱۳۸۳: ۴۵۷) با این حال شهرت یافته و برخی آن را پذیرفته‌اند. علاوه بر اینکه روایت در منبع دیگری نیامده و خود مؤلف هم آن را نادرست می‌داند، شواهد بسیاری بر نادرستی آن وجود دارد. مانند آنکه امیرمؤمنان هیچ ارتباطی با قاتل خلیفه دوم نداشت و خلیفه‌کشی را روا نمی‌دانست. اگر کمترین ردّ پایی از ارتباط قاتل با آن‌حضرت وجود داشت، عبیدالله بن عمر که فرد یا افرادی را به اتهام همکاری با ابولؤلؤ کشت، دست کم در برابر آن‌حضرت سکوت نمی‌کرد.

۶. پس از جدایی خوارج از لشکر کوفه، امیرمؤمنان و یارانش گفتگوهایی با آنان داشتند. در یکی از این گفتگوها از حضرت خواستند از حکمیت توبه کند و او به‌طور کلی استغفار کرد. «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ» آنان شایع کردند که علی علیه‌السلام حکمیت را نادرست دانسته و از آن توبه کرده است ولی آن حضرت برای مردم توضیح داد که از حکمیت باز نگشته است. (مبرد، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۷۵) طبری

(۱۳۸۷: ۵ / ۶۶) در گزارش این رویداد از استغفار امام سخنی نگفته و بلاذری (۱۴۱۷: ۳ / ۱۲۲) فقط استغفار را آورده و افزوده بعدی را ندارد و هر دو مورخ می‌گویند آن حضرت با سخنان خود موجب شد عده‌ای از خوارج به کوفه بازگشتند. بنا به روایت مبرّد، امیرمؤمنان با استغفار مقصود اصلی خود را پنهان کرد.

به نظر میرسد نیازی نیست این سخن امام را توریه قلمداد کنیم. بلکه برای جلب مصلحت عمومی به تقیه عمل کرد. اگر این توجیه را هم نپذیریم؛ دو وجه دیگر وجود دارد که امیرمؤمنان یکی از مستثنیات کذب را استفاده کرده باشد. این موارد استثناء که در روایات بسیاری اجازه داده شده، یکی تلاش برای برقراری صلح و آشتی است و دیگری تاکتیک جنگی. (الحربُ حُدّة)

۷. وقتی امام باقر علیه السلام به شام احضار شد به هشام بن عبدالملک گفت بر مردم واجب است از امام خود اطاعت کنند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۶ / ۳۱۶) و منظور آن حضرت توریه بود که قابلیت تطبیق بر دو امام غاصب و معصوم را دارد. (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۱۲۱) اولاً این روایت که پیشینه‌اش قصص الانبیا قطب راوندی (م ۵۷۳) است، خبری واحد به شمار می‌رود و در جای دیگری یافت نشد. ثانیاً سفر امام باقر علیه السلام به شام و گفتگوی او با هشام از نظر تاریخی ثابت نشده و شواهد کافی برای آن وجود ندارد. ثالثاً و به فرض پذیرش آن، تقیه تلقی خواهد شد.

۸. محمد بن مسلم روایت کرده که در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ابوحنیفه هم حضور داشت. گفتم خوابی دیده‌ام تعبیر کنید. فرمود تعریف کن تا ابوحنیفه تعبیر کند. وقتی ابوحنیفه خوابم را تعبیر کرد امام به او خطاب کرد: أَصَبْتُ وَاللَّهِ، به خدا که درست گفتم. من تعبیر ابوحنیفه را نپسندیدم و پس از رفتنش به امام گفتم و او فرمود ناراحت مشو که تعبیرش درست نیست. محمد گوید تعجب کردم و به امام گفتم شما سوگند یاد کردید که حرفش درست است. فرمود [توریه کردم] منظورم این بود که به خدا قسم اشتباه می‌کنی. (حَلَفْتُ عَلَيْهِ أَنَّهُ أَصَابَ الْخَطَأَ) پس از آن امام تعبیر درست خواب را برایم گفت و یک هفته بعد همان اتفاق افتاد. (کلینی، ۱۴۰۵: ۸ / ۲۹۳)

این روایت اشکالاتی دارد. نخست آنکه در روضه کافی آمده و روایات آن از اتقان برخوردار نیست. نگارنده معتقد نیست روضه از کلینی نباشد، بلکه از اوست اما اعتبار آن همانند اصول و فروع نیست. دوم؛ سند ضعیف است و ابوجعفر صائغ در آن شناخته شده نیست. البته در این نوشتار بنا بر اشکال سندی نداریم و در پی آنیم که شواهد و قراین صدق و کذب خبر را بررسی کنیم. چون این روایت شاهی از کلمات اهل بیت ندارد، به سراغ سند هم باید رفت. ابوجعفر صائغ ناشناخته است و آن ابوجعفر صائغ که نجاشی نام برده و او را ضعیف و غالی می‌داند در سال ۲۶۹ از دنیا رفته

(نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۳۷) پس نمی‌تواند راوی از محمد بن مسلم باشد. از ابوجعفر صائغ روایت دیگری یافت نشد جز نقل بی‌واسطه‌اش از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه ۱۰۳ آل عمران. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳ / ۷۵) اشکال سوم؛ شرط و معیار توریه، ضرورت است و در اینجا ضرورتی وجود ندارد؛ آن هم با قسم جلاله برای امری که اهمیت چندانی ندارد. چهارم؛ این رفتار از اهل بیت معمول نیست که در برابر کسی از او تمجید کرده و او را تصدیق کنند و در پشت سر بدگویی و تکذیب نمایند.

۹. منصور عباسی از والی خود بر مدینه خواست مسئله‌ای درباره زکات را از اهل مدینه بخصوص امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن بپرسد. امام فتوایی را بیان کرد که با نظر عبدالله و دیگران تفاوت داشت. عبدالله پرسید این را از کجا می‌گویی و امام فرمود در کتاب مادرت فاطمه علیها السلام خواندم. پس از آن والی مدینه دنبال امام فرستاد که کتاب فاطمه علیها السلام را برای ما بفرست. آن حضرت پیغام داد که: گفتم در کتاب خوانده‌ام، نگفتم آن کتاب پیش من است. (کلینی، ۱۴۰۵: ۳ / ۵۰۷) با توجه به دیگر روایات که نشان می‌دهد مصحف فاطمه علیها السلام نزد ائمه و از جمله امام صادق علیه السلام بوده است، (برای نمونه: کلینی، ۱۴۰۵: ۱ / ۲۳۹ تا ۲۴۲) بی‌تردید سخن امام به والی مدینه را باید پنهان کردن واقعیت و طفره رفتن از پاسخ همراه با فرار از دروغ دانست. اما اینکه توریه به شمار آید، به نظر می‌رسد چنین نیست زیرا سخن امام صریح است نه دو پهلو. آن حضرت فرموده بود کتاب پیش من است یا از روی آن دیده‌ام و اکنون نیز همان را تکرار کرد.

۱۰. روایت بعدی به دلیل دقت در واژگان ذکر می‌شود:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِحَدِيثٍ؛ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ زَعَمْتُ لِي السَّاعَةَ كَذًّا وَ كَذًّا فَقَالَ لَا فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتُ بَلَى وَاللَّهِ زَعَمْتُ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا زَعَمْتُهُ قَالَ فَعَظُمَ عَلَيَّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بَلَى وَاللَّهِ قَدْ قُلْتُهُ قَالَ نَعَمْ قَدْ قُلْتُهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ كُلَّ زَعْمٍ فِي الْقُرْآنِ كَذِبٌ. (کلینی، ۱۴۰۵: ۲ / ۳۴۲)

راوی از امام صادق علیه السلام مطلبی شنیده و بعداً به امام می‌گوید آن مطلب به زعم (گمان) شما چنین بود. امام انکار کرد و پس از تعجب راوی فرمود: من «گفتم» اما «گمان» نکردم زیرا «زعم» در همه جای قرآن مرادف دروغ است.

پیداست امام از واژه زعم ناخشنود بود و وقتی راوی کلمه «قُلْتُهُ» را به کار برد، او را تصدیق کرد و خواست او را توجه دهد که گفتن (سخن صریح) با گمان کردن متفاوت است. برخی عالمان این روایت را مستند توریه دانسته‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۰ / ۳۴۴؛ خمینی، ۱۴۱۵: ۲ / ۷۳) اما گفته شده است گذشته از ضعف سندی، همه موارد زعم در قرآن به معنای کذب نیست. (رفیع‌پور، ۱۳۸۹: ۲۴۲)

به فرض پذیرش صدور روایت، برداشت توریه از آن محل تأمل جدی است؛ زیرا سخن امام صریح است و می‌فرماید من گمان نکردم بلکه گفتم.

۱۱. در کتاب فقه منسوب به امام رضا علیه السلام آمده است که حضرت صادق علیه السلام همراه فرزندش موسی در بازار راه می‌رفت. مردی از امام کاظم علیه السلام پرسید این شیخ کیست؟ گفت «لا أعرف». (منسوب به امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶: ۳۳۸، به نقل مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵ / ۳۴۷) اما اشکالاتی متوجه این خبر است: نخست؛ سند ندارد. دوم؛ منحصر در کتاب فقه الرضاست و در جای دیگری نیامده است. سوم؛ در اعتبار کتاب گفتگو بسیار است. نخستین ناقل و ناسخ از روی این کتاب، علامه مجلسی است (بی‌نام، ۱۳۸۹: سراسر مقاله؛ قرشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۷۰) و این مقدار فاصله با دوران حضور، اعتبار آن را خدشه‌دار می‌کند. بخصوص که در فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌ها از آن یاد نشده است. چهارم؛ روایت در ادامه توصیه به تقیه آمده و گویا نویسنده کتاب آن را شاهی بر تقیه آورده است. پس در صورت پذیرش، تقیه محسوب خواهد شد. برخی گویند منظور امام این بوده که غیب نمی‌دانم و نفرمود «لا اعرفه» تا دروغ باشد (سعیدیان، ۱۳۸۸: ۱۴۵) اما چنین برداشتی با ظاهر روایت نمی‌سازد. ۱۲. از عمار ساباطی یار امام صادق علیه السلام روایت شده که شخصی درباره نوافل از آن حضرت پرسش کرد. امام فرمود واجب است! گوید همه به هراس افتادیم، فرمود منظورم نماز شب پیامبر بود که بر او واجب بود. (طوسی، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۴۲)

ملاحظات دیگری درباره این روایت هست که آن را از توریه بودن بیرون می‌برد. به نظر می‌رسد در آن افتادگی وجود دارد و راوی آن را درست و کامل نقل نکرده یا اشتباه برداشت کرده است. از این رو روایات عمار ساباطی را به دلیل نقل به معنا و تشویش و فهم اشتباه، دارای اشکال می‌دانند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵ / ۲۳۴؛ بحر العلوم، ۱۳۶۳: ۳ / ۱۶۶) گویا وی با زبان عربی یا لهجه حجاز آشنایی کامل نداشته است. (اشتهدادی، ۱۴۱۷: ۵ / ۶۱؛ آملی، ۱۳۸۰: ۸ / ۴۳۰) هر چند وثاقت او محل اشکال نیست. (وظیفه دوست، ۱۳۹۷: ۱۳۴ و ۱۴۱) در روایت دیگری به اشتباه در برداشت و نقل توسط عمار تصریح شده است. محمد بن مسلم به امام صادق علیه السلام می‌گوید عمار از شما نقل کرده که سنت، فریضه است [یعنی نمازهای مستحبی واجب‌اند] و امام می‌فرماید من اینطور نگفتم. (کلینی، ۱۴۰۵: ۳ / ۳۶۲) شیخ بهایی می‌گوید: «شاید گفتگوی امام با آن فرد درباره اختصاصات پیامبر بوده و اطرافیان که خبر نداشتند، با شنیدن سخن امام به هراس افتادند». (مجلسی، ۱۴۰۶: ۴ / ۲۸۷ به نقل از بهایی)

در هر صورت حمل روایت بر توریه درست نیست ضمن آنکه معیار توریه، ضرورت است و در اینجا ضرورتی در کار نبود تا امام چنین سخن بگوید.



۱۳. مسعودی گوید متوکل عباسی از امام هادی علیه‌السلام پرسید نظر شما (یا خاندان شما) درباره عباس چیست؟ امام فرمود: چه بگوئیم درباره کسی که خدا اطاعت فرزندان او را بر مردم واجب کرده و اطاعت او را بر فرزندانش واجب کرده است؟ متوکل صد هزار درهم به امام داد. ولی منظور آن حضرت تعریض (توریه و سخن دو پهلو) بود یعنی اطاعت خدا بر فرزندان عباس واجب است. (مسعودی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۰)

درباره این گزارش ملاحظاتی وجود دارد: یکم؛ حسین بن منصور آبی از عالمان شیعه این سخن را به یکی از علویان نسبت داده و نامی از امام نبرده است. (آبی، ۱۴۲۴: ۵ / ۱۳۸) دوم؛ اربلی (۱۴۲۱: ۲ / ۸۸۵) روایت را به شکلی آورده که توریه در آن نیست. سوم؛ اگر روایت و برداشت مسعودی درست باشد پاسخ امام به خاطر تقیه و حفظ جان بوده و نیازی به توریه نیست. از اینها که بگذریم امام یک واقعیت بیرونی را بیان کرده که عبارت است از حاکمیت فرزندان عباس و وجوب طاعت الهی بر بنو عباس مانند دیگران.

۱۴. خیران اسباطی از سامرا به مدینه آمد و با امام هادی علیه‌السلام دیدار کرد. امام از او درباره اوضاع سیاسی و وضعیت واثق خلیفه وقت عباسی و برادرش متوکل و ابن‌زیات پرسید. خیران از سلامتی واثق و زندانی بودن جعفر (متوکل) و همه کاره بودن ابن‌زیات خبر داد؛ امام فرمود: مردم می‌گویند واثق مرده است. (کلینی، ۱۴۰۵: ۱ / ۴۹۸؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲ / ۳۰۱) منظور امام از مردم، جز خودش نیست زیرا هیچ‌کس در آن زمان از مرگ واثق خبر نداشت و امکان خبر یافتن نبود. چنانکه راوی همین را فهمید. البته ادامه خبر صریح است و امام به خیران می‌گوید شش روز پس از بیرون آمدن تو [از سامرا] واثق مُرد و متوکل جای او را گرفت و ابن‌زیات هم کشته شد. در هر صورت ابتدا سخنی دو پهلو فرمود. در اثبات الوصیه زمان این ملاقات، سال ۲۳۲ ثبت شده است. (منسوب به مسعودی، ۱۴۲۶: ۲۳۲)

درباره این روایت ملاحظاتی وجود دارد: نخست آنکه معلی بن محمد یکی از راویان این خبر نزد نجاشی (۱۴۱۶: ۴۱۸) از نظر حدیث و مذهب، مضطرب است، دوم و مهم‌تر، نقد درونی و مربوط به متن خبر است. ابن‌زیات هم‌زمان با مرگ واثق و آغاز خلافت متوکل کشته نشد، بلکه وزارت او در دوره متوکل ادامه یافت و پس از مدتی بر او خشم گرفت و او را در تنوری که خود برای زندانیان ساخته بود، حبس کرد و پس از چهل روز مُرد و این واقعه به سال ۲۳۳ اتفاق افتاد. (طبری، ۱۳۸۷: ۹ / ۱۶۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۴) این احتمال هم هست که روایت دچار زیاده و نقصان شده و دقیق به دست ما نرسیده باشد.



سوم آنکه امام در ادامه به صراحت، سخن خود را تکرار کرد و اگر توریه بود صراحت معنا نداشت. اشکال چهارمی هم می‌توان داشت که چه ضرورتی در این توریه بود؟ آیا امام می‌خواست آگاهی‌اش از غیب را به یکی از یاران خود نشان دهد؟ با آنکه جایگاه معنوی ائمه بر کسی پوشیده نیست و توان‌مندی ایشان برای آگاهی از غیب در روایات تأیید شده است. و در آخر اینکه نقل‌هایی که به لحاظ منبع یا سند یا متن دارای اشکال باشد، نمی‌تواند به چنین موضوعاتی رهنمون باشد. بنابراین به این گزارش هم نمی‌توان اطمینان داشت.

### نتیجه

فقیهان و علمای اخلاق درباره توریه به روایاتی استناد کرده‌اند که سر جمع آنها عبارت از هشت نقل قول و چهارده گزارش از رفتار و عملکرد معصوم بود. نوشتار حاضر با بررسی همه این اخبار و با تأکید بر سیره عملی آن بزرگواران، چنین نتیجه گرفت که بخشی از این روایات از نظر صدور و انتساب به معصوم ثابت نیست و برخی مصداق توریه نیست. این دسته خود قابل تقسیم به دو گونه است: مواردی که اصلاً توریه به شمار نمی‌رود بلکه سخنی صریح و بدون پنهان‌کاری است؛ دوم مواردی که در ردیف دیگر مجوزهای شرعی مانند تقیه یا تاکتیک جنگی قرار می‌گیرد.

آنچه به نظر نگارنده می‌رسد، اگر قطعی هم نباشد احتمالی است که در باره این روایات قابل تأمل و توجه است و با آمدن احتمال، استدلال به آنها خدشه‌دار خواهد شد.

### جدول نتایج:

نتیجه بررسی	مضمون خبر	شماره	سیره قولی یا عملی
نسبت به معصوم ثابت نیست	فِي الْمَعَارِضِ لَمَنْدُوحَةٌ	۱	سیره قولی
نسبت به معصوم ثابت نیست	قَوْلِي لَيْسَ هَهُنَا	۲	سیره قولی
تقیه است	الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ	۳	سیره قولی
تقیه است	آموزش توریه به جابر	۴	سیره قولی
تقیه است	روایات تفسیر امام عسکری <small>علیه السلام</small>	۵ تا ۸	سیره قولی
سخن از معصوم نیست	نَحْنُ بَاغٍ وَ هَادٍ	۱	سیره عملی
نسبت به معصوم ثابت نیست	نَحْنُ مِنْ مَاءٍ	۲	سیره عملی
خدعه در جنگ است	اِظْهَرَ أَنَّهُ يُرِيدُ الشَّامَ	۳	سیره عملی

سیره قولی یا عملی	شماره	مضمون خبر	نتیجه بررسی
سیره عملی	۴	مزاح	توریه نیست
سیره عملی	۵	تا اینجا نشسته‌ام ندیده‌ام	نسبت به معصوم درست نیست
سیره عملی	۶	استغفار از حکمیت	دروغ‌های مجاز
سیره عملی	۷	سخن امام پنجم	نسبت به معصوم درست نیست
سیره عملی	۸	تعبیر ابوحنیفه	نسبت به معصوم ثابت نیست
سیره عملی	۹	نگفتم کتاب نزد من است	صریح است نه توریه
سیره عملی	۱۰	تفکیک گمان و گفتار	صریح است نه توریه
سیره عملی	۱۱	لا أعرف	نسبت به معصوم ثابت نیست
سیره عملی	۱۲	وجوب نماز شب بر پیامبر	نسبت به معصوم ثابت نیست
سیره عملی	۱۳	إِفْتَرَضَ طَاعَتَهُ عَلٰی بَنِيهِ	تقیه است
سیره عملی	۱۴	أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ	نسبت به معصوم ثابت نیست

### منابع و مأخذ

۱. ابن ابی شیبیه، عبدالله، ۱۴۰۹ ق، المصنف، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت، دارالفکر.
۲. ابن اثیر، مجدالدین مبارک، ۱۳۶۷، النهایة فی غریب الحدیث، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۳. ابن ادریس، محمد، ۱۴۱۰ ق، المستطرفات، چاپ شده در کتاب السرائر، قم، جامعه مدرسین.
۴. ابن بسام، علی، ۲۰۰۰ م، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
۵. ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۹۹۰ م، اخبار الطراف، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن حمدون، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ ق، التذکرة الحمدونیة، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر.
۷. ابن حنبل، احمد بن محمد، بی تا، المسند، بیروت، دار صادر.
۸. ابن سعد، محمد، ۱۴۱۸ ق، الطبقات الکبری، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۹. ابن سید الناس، ابوالفتح محمد، ۱۴۱۴ ق، عیون الأثر، بیروت، دارالقلم.
۱۰. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۳۷۹، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه.
۱۱. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ ق، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجمیل.

۱۲. ابن عساکر، علی بن الحسن، ۱۴۱۵ ق، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر.
۱۳. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ۱۴۱۸ ق، *عیون الاخبار*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۴. ابن منظور، محمد، ۱۳۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
۱۵. ابن هشام، عبدالملک، بی تا، *السيرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا و ...، بیروت، دارالمعرفة.
۱۶. ابن غضائری، احمد بن الحسین، ۱۳۶۴، *الرجال*، قم، دار الحدیث.
۱۷. اترک، حسین، ۱۳۸۹، *ماهیت و حکم اخلاقی توریه*، معرفت اخلاقی، ش ۴.
۱۸. اربلی، علی بن عیسی، ۱۴۲۱ ق، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، قم، نشر رضی.
۱۹. اسلامی، سید حسن، ۱۳۸۲، *دروغ مصلحت‌آمیز: بحثی در مفهوم و گستره آن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بوستان کتاب.
۲۰. اشتهااردی، علی پناه، ۱۴۱۷ ق، *مدارک العروه*، تهران، دارالاسوه.
۲۱. اصفهانی، ابوالفرج، ۱۹۹۴ م، *الأغانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۲۸ ق، *فرائد الاصول*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۲۳. ایروانی، جواد، ۱۳۹۱، *بازخوانی روایات توریه و حکم آن*، حدیث پژوهی، ش ۸.
۲۴. آبی، منصور بن حسین، ۱۴۲۴ ق، *نثر الدر*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۵. آملی، محمد تقی، ۱۳۸۰، *مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی*، تهران، مؤلف.
۲۶. بحر العلوم بروجردی، سید محمد مهدی، ۱۳۶۳ ق، *الفوائد الرجالیه*، تهران، مکتبه الصادق علیه السلام.
۲۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ ق، *الصحيح*، استامبول، دارالطباعه.
۲۸. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ ق، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.
۲۹. بنی هاشمی، سید محمد حسن با همکاری احسان اصولی، ۱۳۷۷ ق، *توضیح المسائل مراجع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۰. بی‌نام نویسنده، ۱۳۸۹، «بررسی کتاب فقه الرضا»، *مجله فقه*، ش ۶۶.
۳۱. بیهقی، احمد بن الحسین، ۱۴۰۴ ق، *السنن الکبری*، بیروت، دارالفکر.
۳۲. حرّ عاملی، محمد، ۱۴۰۹ ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۳۳. خرائطی، محمد بن جعفر الشامری، ۱۴۱۲ ق، *مساوی الاخلاق*، جده، مکتبه السوادی.
۳۴. خمینی، امام روح الله، ۱۴۱۵ ق، *المکاسب المحرمه*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.

۳۵. خوئی، حبیب‌الله، ۱۴۰۰ ق، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تهران، اسلامیه.
۳۶. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۳۷۲ ق، *معجم رجال الحدیث*، قم، نشر الثقافه.
۳۷. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۳۷۷ ق، *مصباح الفقاهه (مکاسب)*، به قلم محمد علی توحیدی، قم، داوری.
۳۸. رفیع پور، سید محمد مهدی، ۱۳۸۹، *فقه اهل بیت*، ش ۶۳.
۳۹. سعیدیان، محسن، ۱۳۸۸، *دروغ و تهمت، توریه و تقیه*، تهران، منیر.
۴۰. سلیمانی، محمد، ۱۳۹۴، *تقیه و توریه: آثار و کاربردها*، سبزواری، ابن‌یمین.
۴۱. شبیری، آیت‌الله سید موسی، ۱۴۱۹ ق، *کتاب نکاح*، قم، رأی پرداز.
۴۲. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *الامالی*، تهران، کتابچی.
۴۳. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۸، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، تصحیح لاجوردی، تهران، نشر جهان.
۴۴. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۹۸، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین.
۴۵. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، تحقیق غفاری، قم، جامعه مدرسین.
۴۶. صفری، نعمت‌الله، ۱۳۸۱، *نقش تقیه در استنباط احکام*، قم، بوستان کتاب.
۴۷. صنعانی، عبدالرزاق، ۱۳۹۲، *المصنف*، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، المجلس العلمی.
۴۸. طبرانی، سلیمان، ۱۴۱۵ ق، *المعجم الاوسط*، القاہرہ، دارالحرمین.
۴۹. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، *الإحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی.
۵۰. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۷ ق، *اعلام الوری بأعلام الہدی*، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.
۵۱. طبری، عمادالدین حسن، ۱۳۸۳، *کامل بهایی*، تهران، مرتضوی.
۵۲. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
۵۳. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۸۷، *المبسوط*، تهران، المكتبة المرتضویہ.
۵۴. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیین*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ ق، *تهذیب الأحکام*، تحقیق خراسان، تهران، اسلامیه.
۵۶. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۷ ق، *خلاصۃ الاقوال*، تحقیق القیومی، قم، نشر الفقاهه.
۵۷. علوی‌مهر، حسین، ۱۳۸۲، *نگوشی تحلیلی بر تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام*، گلستان قرآن، ش ۱۵۱.
۵۸. عینی، محمود، بی تا، *عمدة القاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵۹. غزالی، محمد، ۱۴۰۹ ق، *الاربعین*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۶۰. غزالی، محمد، ۱۴۲۵ ق، *احیاء العلوم*، بیروت، دارالکتب العربی.
۶۱. قرشی، باقر شریف، ۱۳۸۰، *حیة الامام علی بن موسی الرضا*، قم، سعید بن جبیر.
۶۲. کشی، ابو عمر، ۱۳۴۸، *رجال*، تصحیح مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۶۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۵ ق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء.
۶۴. ماوردی، ابوالحسن علی، ۱۴۲۱ ق، *ادب الدنیا و الدین*، بیروت، دار و مکتبه هلال.
۶۵. میرد، ابوالعباس محمد، ۱۴۰۷ ق، *الکامل فی اللغة و الادب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶۶. مجلسی، علامه محمد باقر، ۱۴۰۴ ق، *مروآة العقول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۶۷. مجلسی، علامه محمد باقر، ۱۴۰۶ ق، *ملاذ الاخیار*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۶۸. مجلسی، علامه محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار*، دار احیاء التراث العربی / مؤسسه الوفاء.
۶۹. محمدرضائی، محمد، ۱۳۹۷، *واکاوی ادله صدق و کذب توریه*، فقیهانه، ش ۹.
۷۰. مسعودی، علی بن الحسین، ۱۴۰۹ ق، *مروج الذهب*، تحقیق اسعد داغر، قم، مؤسسه دارالهجره.
۷۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۳۷۲، *تصحیح اعتقادات الامامیه*، سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۵، قم، دارالمفید.
۷۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ ق، *الارشاد*، قم، کنگره شیخ مفید.
۷۳. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، ۱۳۸۵، *اخلاق در قرآن*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
۷۴. منسوب به امام عسکری، ۱۴۰۹ ق، *تفسیر*، قم، تحقیق و نشر مدرسه الإمام المهدی.
۷۵. منسوب به مسعودی، علی، ۱۴۲۶ ق، *اثبات الوصیه*، قم، انصاریان.
۷۶. نجاشی، احمد، ۱۴۱۶ ق، *رجال النجاشی*، تحقیق آیت الله شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۷۷. نراقی، مهدی، بی تا، *جامع السعادات*، بیروت، الاعلمی.
۷۸. نسائی، احمد بن شعیب، ۱۴۱۱ ق، *السنن الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷۹. نویری، شهاب الدین احمد، ۱۴۲۳ ق، *نهاية الارب*، القاهرة، دارالکتب.
۸۰. واقدی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ ق، *المنازی*، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، الاعلمی.
۸۱. وظیفه دوست، مجتبی، ۱۳۹۷، «شخصیت فردی و رجالی عمار بن موسی ساباطی»، *حدیث حوزه*، ش ۱۷.